

بررسی تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی و تحصیلات زنان بر رشد اقتصادی در (۲۰۰۲ - ۲۰۱۷) مطالعه موردی: کشورهای جنوب آسیا

حسن روحانی^{۱*}، احمد محمدی^{۱**}، حمیده رضایی^{۲***}

۱- عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد، دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان

۲- دانشجوی ماستری اقتصاد توسعه، دانشگاه کاتب، کابل، افغانستان

چکیده

نرخ مشارکت اقتصادی زنان و تحصیلات آنان، به‌عنوان بخشی از بحث سرمایه انسانی و آموزش نیروی انسانی و تأثیری را که می‌تواند بر رشد و توسعه اقتصادی کشورها داشته باشد، قابل توجه پژوهشگران اقتصادی قرار گرفته است. با توجه به اهمیت این موضوع، تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی و تحصیلات زنان بر رشد اقتصادی کشورهای جنوب آسیا، بررسی شده است. هدف اصلی از این تحقیق بررسی رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی و میزان تحصیلات زنان بر رشد اقتصادی ۷ کشور جنوب آسیا (افغانستان، پاکستان، هند، مالدیو، سریلانکا، بوتان و نپال) طی سال‌های ۲۰۱۷ - ۲۰۰۲ می‌باشد. برای رسیدن به هدف تحقیق، از روش اثرات تصادفی استفاده شده است. نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که طی دوره‌های مورد بررسی، نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای جنوب آسیا بر رشد اقتصادی تأثیر منفی داشته است. ضریب این متغیر 2.920470- نشان می‌دهد که با افزایش یک فیصدی نرخ مشارکت اقتصادی زنان به میزان ۲.۹۲ فیصد رشد اقتصادی کاهش می‌یابد. ضریب متغیر تقاطعی میزان تحصیلات زنان بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان مثبت و معنادار است به طوری که ضریب این متغیر (2.153211) نشان می‌دهد که با افزایش یک فیصدی در میزان تحصیلات زنان و تأثیر آن بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان رشد اقتصادی به میزان ۲.۱۵ فیصد افزایش می‌یابد. در ادامه، نرخ ارز با ضریب (1.802102)، تأثیر معنی‌دار بر رشد اقتصادی دارد که یک فیصد افزایش در نرخ ارز، می‌تواند به میزان ۱.۸ درصد باعث افزایش رشد اقتصادی گردد؛ اما متغیرهای تورم و درجه باز بودن تجاری بر رشد اقتصادی تأثیرگذار نمی‌باشند.

واژه‌های کلیدی: رشد اقتصادی، نرخ مشارکت اقتصادی زنان، تولید ناخالص داخلی

(نویسنده مسئول) h.rohani@kateb.edu.af - *

Ahmohamadi90@gmail.com - **

hamida_rezaiee@yahoo.com - ***

مقدمه

دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالا یکی از اهداف مهم هر نظام اقتصادی محسوب می‌شود و در راستای این هدف، دولت‌ها به دنبال عواملی هستند که باعث رشد و توسعه اقتصادی می‌شوند. یکی از عوامل مهم و جدیدی که در مباحث رشد دیده می‌شود بحث سرمایه انسانی است. در اوایل دهه ۶۰ میلادی با تلاش شولتز و دنیسون سرمایه انسانی در کنار سایر عوامل تولید قرار گرفت و از آنجایی که نیمی از جمعیت جهان را زنان تشکیل می‌دهد مشارکت اقتصادی زنان از همین منظر دارای اهمیت است. از طرفی بخش وسیعی از ادبیات رشد اقتصادی به مسائل مرتبط به آموزش، می‌پردازند. ارتقای آموزش زنان و نقش آن در رشد اقتصادی را باید از همین دیدگاه مورد توجه قرار داد. یافتن رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و تحصیلات آنان بر رشد اقتصادی می‌تواند راهنمای مناسبی برای سیاست‌گذاران اقتصادی برای بهبود وضعیت باشد و تلاش، برای رفع مشکلات و موانع اشتغال و تحصیلات زنان صورت گیرد و راهکارهای عملی و کاربردی در بخش افزایش میزان تحصیلات و اشتغال روی دست گرفته شود. این تحقیق در نوع خود منحصر به فرد است هرچند که نمونه‌هایی از این تحقیق در بین بعضی از کشورها صورت گرفته است که نتایج متفاوتی به دنبال داشته است ولی کشورهای انتخاب شده در این تحقیق کشورهای هستند که این موضوع تا حال کار نشده است. کشورهای منتخب کشورهایی هستند که از لحاظ اقتصادی و درآمدی تقریباً به هم نزدیک هستند و جزو کشورهای کمتر توسعه یافته هستند و از ویژگی‌های دیگر این انتخاب نزدیکی فرهنگی و جغرافیایی این کشورها به همدیگر است که بر اساس نتایج به دست آمده در این تحقیق می‌توان نسخه یکسانی برای آن‌ها تجویز نمود.

در این راستا، این تحقیق به دنبال تأثیر نرخ مشارکت و تحصیلات آنان بر رشد اقتصادی در کشورهای جنوب آسیا (افغانستان، پاکستان، هند، مالدیو، سریلانکا، بوتان و نپال)، طی سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۰۲ است.

مبانی نظری

۱. نرخ مشارکت اقتصادی

نرخ مشارکت اقتصادی از جمله شاخص‌های کلیدی بازار کار در سطح جهان محسوب می‌شود و میزان آن می‌تواند بیانگر جایگاه اقتصادی کشورها در سطح بین‌المللی باشد و برای تدوین سیاست‌های اشتغال و برنامه‌ریزی‌ها می‌توان از آن بهره گرفت. پایین بودن این نرخ، دولت‌ها را به چالش می‌کشد و بر دولت‌مردان است تا پس از شناسایی دلایل آن، در جهت مرتفع کردن آن اندیشیده و تلاش کنند.

نرخ مشارکت اقتصادی شاخصی از اندازه‌ی نسبی عرضه‌ی قابل دسترس کار را برای تولید کالاها و خدمات تهیه می‌کند. (بنی‌هاشمی و محمدی، ۱۳۹۰) در مطالعه عواملی که اندازه و ترکیب منابع انسانی- اقتصادی و ساخت طرح عرضه‌ی کار برای آینده را نشان می‌دهد، یک نقش مرکزی بازی می‌کند. این نخستین شاخص کلیدی در میان بیست شاخص کلیدی بازار کار است که توسط سازمان جهانی کار ارائه گردیده است. این اطلاعات همچنین برای تدوین سیاست‌های اشتغال استفاده می‌شود تا نیازهای آموزشی را تعیین کنند و کار مؤثر مورد انتظار در جمعیت مردان و زنان را محاسبه کند و به تحلیل بازار کار، وضعیت بازار کار در آینده، وضعیت بازنشستگی و خروج از بازار کار، برنامه‌ریزی برای انواع مشاغل و سایر موارد کمک نماید. در واقع نرخ مشارکت اقتصادی شاخص و فاکتور کلیدی در تبیین شکل و ساختار نیروی کار در کشورها و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای آینده‌ی بازار کار می‌باشد. این شاخص همچنین برای فهم و درک بازار کار طبقات متفاوت جمعیتی استفاده می‌شود. بر اساس یک تئوری، سطح و الگوی مشارکت نیروی کار به فرصت‌های اشتغال و تقاضای درآمد وابسته است که ممکن است از یک طبقه‌ی افراد به طبقات دیگر متفاوت باشد. مقایسه نرخ‌های مشارکت نیروی کار از اقتصادهای در مراحل متفاوت توسعه، یک رابطه‌ی U شکل را آشکار می‌کند؛ یعنی در کشورهای در حال توسعه به علت پایین بودن سطح تحصیلات زنان و میزان پایین بودن بهره‌وری آن‌ها، افزایش نرخ مشارکت اقتصادی زنان باعث کاهش نرخ رشد اقتصادی می‌گردد ولی با افزایش میزان تحصیلات زنان و آموزش مهارت‌های کاری، بهره‌وری آن‌ها نیز افزایش خواهد یافت که خود منجر به افزایش نرخ رشد اقتصادی خواهد گردید. در اقتصادهای کمتر توسعه‌یافته، رشد اقتصادی به توسعه و گسترش امکانات تحصیلی، طولانی‌تر شدن دوران تحصیل و نوع فعالیت‌های اقتصادی وابسته است و مجموعه‌ای از این موارد با یکدیگر به نرخ مشارکت پایین‌تر برای هر دو جنس به‌ویژه زنان گرایش دارند و برای سطوح بالاتر توسعه گرایش دارد تا نرخ‌های مشارکت نیروی کار افزایش یابد، مانند فرصت‌های اشتغال برای رشد کامل و تقاضای یک درآمد بالاتر برای هر دو جنس مردان و زنان. از سوی دیگر در بیشتر بررسی‌های وضعیت اقتصادی در سطح جهان در کنار نرخ بیکاری به نرخ مشارکت اقتصادی نیز پرداخته می‌شود تا بتوان به صورت اصولی‌تر و دقیق‌تری درباره‌ی شرایط اقتصادی کشورها سخن گفت. تمامی موارد گفته‌شده دال بر اهمیت بررسی نرخ مشارکت بازار کار دارد (بنی‌هاشمی و محمدی، ۱۳۹۰).

این شاخص در حقیقت ابزاری برای تحلیل جمعیت نیروی کار جامعه از زوایای مختلف است. به طبع، هرچه این نسبت یا نرخ بیشتر باشد، به این مفهوم است که از کسانی که توانایی انجام کار را دارند تعداد بیشتری توانسته‌اند کار پیدا کنند یا کماکان انگیزه‌ای برای یافتن کار در سیستم اقتصادی دارند. پایین

بودن این نرخ یا کاهش آن حاکی از قرار گرفتن یک اقتصاد در رکود بوده و نشان می‌دهد، تعداد زیادی از پتانسیل‌های نیروی کار در حال ترک بازار کار و خارج شدن از چرخه اقتصادی کشور هستند. (مشیری، ۱۳۹۴)

نرخ مشارکت اقتصادی به صورت نسبت جمعیت فعال در بازار کار، (شاغلان و بیکاران) به تعداد جمعیت در سن فعالیت تعریف می‌شود. (شاخص‌ها و نماگرهای اقتصادی، ۱۳۹۰) که مطابق تعریف از رابطه زیر محاسبه می‌شود.

نرخ مشارکت اقتصادی از رابطه‌ی زیر به دست می‌آید:

$$100 \times \left[\frac{\text{جمعیت در سن کار}}{\text{جمعیت فعال (شاغل و بیکار)}} \right] = \text{نرخ مشارکت اقتصادی}$$

در رابطه فوق:

جمعیت فعال: تمامی اعضای ۱۵ ساله و بیشتر خانوارها که در هفت روز گذشته شاغل یا بیکار (جویای کار) بوده‌اند جمعیت فعال به شمار می‌روند.

جمعیت در سن کار: تمامی اعضای ۱۵ ساله و بیشتر خانوارها که شامل جمعیت فعال و غیر فعال اقتصادی می‌شود.

نکته: جمعیت غیر فعال عبارت است از تمامی اعضای ۱۵ ساله و بیشتر خانوارها که در هفت روز گذشته شاغل و یا بیکار (جویای کار) نبوده‌اند، به عنوان جمعیت غیر فعال اقتصادی محسوب می‌شود. با توجه به تعریف ارائه شده مشخص می‌شود که نرخ مشارکت اقتصادی به متغیرهایی چون جمعیت فعال و جمعیت در سن کار که در دل خود جمعیت غیر فعال را نهفته دارد، وابسته است. محصلان، خانه‌داران و دارندگان درآمد بدون کار، چنانچه شاغل یا بیکار نیز بوده‌اند، فعال اقتصادی محسوب می‌شوند. نرخ مشارکت نیروی کار به ما می‌گوید چه درصدی از جمعیت مشمول سن کاری، از نظر اقتصادی فعال هستند، یا ساده‌تر چه تعداد از افرادی که می‌توانند کار کنند واقعاً کار می‌کنند یا حداقل به دنبال شغلی هستند. از سوی دیگر، نرخ بیکاری به ما می‌گوید چه درصدی از جمع نیروی کار، هم‌اکنون بیکار است، اما به صورت فعالانه به دنبال کار است (مشیری، ۱۳۹۴).

۲. نرخ مشارکت اقتصادی زنان

بررسی نرخ مشارکت اقتصادی زنان از مسائل عصر جدید است. کوچک شدن خانواده، افزایش سطح دانش، بهبود وضع بهداشت و گسترش مباحث آزادی و ارتقاء حقوق زنان، زمینه‌ساز این امر بوده است. توسعه، به‌ویژه در زمینه اقتصادی از چالش‌های اساسی پیش روی اغلب جوامع است. توجه به وضعیت اشتغال زنان و هدایت آن‌ها به بازار کار می‌تواند زمینه بهره‌گیری بهتر جامعه از این نیروی بالقوه و دستیابی به توسعه را فراهم آورد. اشتغال زنان از جمله سیستم‌های پیچیده اقتصادی - اجتماعی است که سیاست‌گذاری‌های به ظاهر مؤثر در جهت تقویت نرخ مشارکت زنان می‌تواند به علت اثرات جانبی یا بازخوردهای به‌وجود آمده از طرف سایر اجزای سیستم نتیجه کاملاً معکوسی به بار آورد. به‌عنوان مثال سیاست‌های حمایتی از زنان از قبیل افزایش مدت مرخصی زایمان می‌تواند به کاهش تمایل کارفرمایان برای استخدام یا نگه‌داشتن نیروی کار زن منتهی شود. همچنین اثرات کوتاه‌مدت و بلندمدت سیاست‌ها می‌تواند کاملاً معکوس باشد که در بسیاری از پژوهش‌ها نادیده گرفته شده است (رجاییان و باقرپور، ۲۰۱۵).

در جامعه‌ای که مشارکت زنان در زمینه اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی بیشتر باشد، رفاه اجتماعی نیز بیشتر خواهد بود، زیرا مشارکت زنان در بازار کار، موجب کاهش نرخ باروری، افزایش سطح تولید، افزایش درآمد سرانه و در نتیجه سبب افزایش رفاه اجتماعی کل جامعه می‌شود. برعکس دسترسی محدود و نابرابر به فرصت‌های کسب درآمد و اشتغال که به‌صورت بیکاری و کم‌کاری پدیدار می‌شود خود از عمده‌ترین علل فقر است و برای از بین بردن فقر، بیکاری و نابرابری باید هر دو جنس را مد نظر قرار داد و باید شناخت جایگاه و نقش زنان در توسعه و ابعاد گوناگون آن در کانون توجه برنامه‌ریزان توسعه قرار گیرد. در چند سال گذشته، مطالعات متعددی در مورد تجزیه و تحلیل موقعیت زنان در سطح منطقه‌ای، ملی، میزان اشتغال آنان و عوامل بازدارنده فعالیت زنان، نگرش‌ها و تمایلات زنان و نقش زنان در توسعه انجام شده است که سعی در آماده‌سازی افکار عمومی ملت‌ها، سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان جهت حل مشکلات مربوط به دستیابی زنان به اشتغال بیشتر را داشته است. از آنجایی که در بررسی عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی کشورها، توجه به منابع انسانی و تخصص مطرح است لذا از اشتغال زن و رابطه آن با رشد و توسعه نیز ضروری است (علی زاده، ۱۳۸۹).

نرخ مشارکت اقتصادی زنان به‌صورت نسبت جمعیت فعال زنان در بازار کار، (شاغلان و بیکاران) به تعداد جمعیت در سن فعالیت زنان تعریف می‌شود؛ که مطابق تعریف از رابطه زیر محاسبه می‌شود.

نرخ مشارکت اقتصادی زنان از رابطه‌ی زیر به دست می‌آید:

$$100 \times \left[\frac{\text{جمعیت در سن کار (زنان)}}{\text{جمعیت فعال زنان (شاغل و بیکار)}} \right] = \text{نرخ مشارکت اقتصادی زنان}$$

مطابق به تعریف نرخ مشارکت اقتصادی زنان و نحوه‌ی محاسبه‌ی آن؛ جمعیت زنان شاغل، جمعیت زنان جویای کار و جمعیت زنان در سن کار بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان تأثیر می‌گذارند. از طرفی این نرخ می‌تواند بر جمعیت زنان فعال غیراقتصادی و جمعیت زنان نیروی کار تأثیرگذار باشد. هرچه نرخ مشارکت اقتصادی زنان بیشتر باشد. نرخ خالص ورود به جمعیت زنان نیروی کار بیشتر و نرخ خالص ورود به زنان غیرفعال اقتصادی کمتر می‌شود (رجاییان و باقرپور، ۲۰۱۵).

۳. نظریات اقتصادی در زمینه اشتغال زنان

الف) نظریه‌های نئوکلاسیک

به اعتقاد نئوکلاسیک‌ها مزد پرداختی به هر فرد، با ارزش تولید نهایی او متناسب است و لذا کارفرمایان تا جایی حاضر به استخدام کارگران هستند که بازده نهایی دریافتی حاصل از کار، بیشتر یا مساوی با مزدی باشد که پرداخت می‌کنند. (انکر و هین^۱، ۱۳۷۹) در نظریه‌های نئوکلاسیک، برای تشریح تفاوت‌های جنسیتی و دلایل محدودیت فرصت‌های اشتغال و درآمد حاصل از کار زنان، بر متغیرهایی نظیر مسئولیت‌های خانوادگی، نیروی جسمانی، آموزش عمومی، آموزش فنی، ساعات کار، غیبت از کار و جابه‌جایی در کار که در میزان بهره‌وری و عرضه‌ی کار تأثیر می‌گذارند، تأکید می‌شود و همچنین نئوکلاسیک‌ها به این باورند که درآمد زن‌ها به این علت کمتر از مردهاست که زنان از سرمایه‌انسانی کمتری که عمدتاً آموزش و پرورش است، بهره‌مند می‌شوند و به همین دلیل بهره‌وری کار پایین‌تری هم دارند. نتایج بررسی‌ها در کشورهای صنعتی نشان می‌دهد که بخشی از تفاوت مزد زن و مرد را می‌توان به حساب تفاوت سرمایه‌های انسانی آنان گذاشت، اما بخش قابل توجهی از فاصله دستمزدها را هم نمی‌توان با چنین تفاوت‌هایی تبیین کرد (نوروزی، ۱۳۸۳).

همچنین نئوکلاسیک‌ها معتقدند که تراکم زنان در برخی از مشاغل خاص باعث شده مزد زنان در این مشاغل کاهش یابد. در واقع آن‌ها با در نظر گرفتن اصل عرضه و تقاضا معتقد بودند چون تقاضای زنان برای اشتغال فقط در چند شغل خاص متمرکز شده، در نتیجه عرضه کالا، شغل به صورت ارزان‌تر باشد.

1- Anker & Hean

اگر تعداد متقاضیان زن در این مشاغل کاهش می‌یافت طبیعتاً دستمزد آن‌ها نیز بالا می‌رفت. با توجه به این‌که اغلب این مشاغل یدی و غیر تخصصی هستند، نئوکلاسیک‌ها به آموزش زنان معتقدند (باقری، ۱۳۸۳).

بر اساس این نظریه توسعه تحصیلات و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و افزایش سطح مهارت‌های زنان در چارچوب سیاست‌های اشتغال در بهبود وضعیت زنان و کاهش فاصله آن‌ها با مردان در بازار کار و به‌خصوص در زمینه مزد و کسب درآمد تأثیر مهمی خواهد داشت (انکر و هین، ۱۳۷۹). از عمده‌ترین انتقادات وارد بر نظریه درباره این پیش‌فرض آن است که فرصت‌های شغلی را برای زنان و مردان شرکت‌کننده در بازار کار یکسان می‌داند، درحالی‌که واقعیت این‌گونه نیست و تأکید بر بازده نهایی در موقعیتی که تمامی امکانات و شرایط برای هر دو جنس یکسان نیست، چندان موجه به نظر نمی‌رسد.

ب) نظریه تجزیه شدن بازار کار

به نظر انکر و هین نظریه‌های تجزیه شدن بازار کار را می‌توان پالایش نظریه‌های نئوکلاسیکی منظور کرد. از عمده‌ترین نظریه‌های مرتبط با تجزیه شدن بازار کار، نظریه بازار کار دوگانه است. به اعتقاد گروهی از نظریه‌پردازان ما باید بین دو گروه از مشاغل تفاوت قائل شویم. یک گروه مشاغلی هستند که از وضعیت خوبی بهره‌مند هستند. ویژگی این گروه داشتن دستمزدهای بالا، امنیت شغلی، فرصت پیشرفت و ترقی در آینده، مرخصی‌های سالانه مرتب و امکان بازخرید خدمت است. گروه دوم مشاغلی است که دارای دستمزدهای پایین، امنیت شغلی کم‌تر، امکان پیشرفت محدود و امثال آن هستند (انکر و هین، ۱۳۷۹).

در مشاغل بخش اول، ثبات کارگر در کار برای کارفرما اهمیت دارد و جابه‌جایی بیشتری که در زنان مشاهده می‌شود. به این معناست که احتمال جذب آن‌ها به مشاغل بخش دوم زیادتر است. از این‌رو، حتی اگر کیفیت نیروی انسانی قبل از ورود به شغل برابر باشد، احتمال به کار گماردن مردها در مشاغل بخش اول که امکان پیشرفت بعدی در آن‌ها از لحاظ مزد و آموزش حرفه‌ای و ترفیع زیادتر است، بیشتر از زن‌هاست. این نظریه می‌تواند تبعیض جنسیتی شغلی عمودی را نیز به‌خوبی تبیین کند؛ یعنی در یک شغل مشابه، مردان از موقعیت بالاتری نسبت به زنان بهره‌مند می‌گردند.

برخی وجود بازار کار نسبتاً جداگانه برای مردان و زنان را عامل تعیین‌کننده‌ی مهمی در میزان مزد کمتر زنان دانسته‌اند. از آنجاکه انتخاب‌های شغلی زنان محدود و تعداد متقاضیان مشاغل زنانه زیاد است، این مشاغل را می‌توان «پرتراکم» خواند. بنابر الگوی مشاغل پر تراکم سطح مزد برای مشاغل زنانه زیاد

است، این مشاغل را می‌توان «پرتراکم» خواند. بنابر الگوی مشاغل پرتراکم، سطح مزد برای مشاغل خاص زنان پایین‌تر است زیرا آنان باید برای کسب مشاغل معدودی که به‌طور ساختگی محدود شده و بخش پرتراکم بازار کار را تشکیل می‌دهد، با یکدیگر رقابت کنند.

همچنین زنان برای به دست آوردن تعداد زیادی از مشاغلی که «مردانه» شناخته شده با مردان رقابت نمی‌کنند و این امر خود در بالا نگه‌داشته شدن مزدهای این مشاغل مؤثر است. نظریه بازار کار دوگانه به تبیین چگونگی توزیع مشاغل بین زنان و مردان کمک می‌کند، اما چگونگی جداسازی بر مبنای جنسیت را در درون بخش‌های اول و دوم روشن نمی‌سازد. برخی از مشاغل مردان و نیز برخی از مشاغل زنان، نظیر مهندسی و پرستاری، نیاز به دوره آموزشی طولانی دارند. بعضی از مشاغل زنانه نظیر مدیریت امور دفتری نیز نیازمند گذراندن آموزش‌های خاص در موسسه است. در عین حال بعضی از مشاغل مردانه نظیر سرایداری یا رانندگی مهارت‌های نسبتاً کمتری لازم دارند و ثبات شغل در آن‌ها عامل مهمی محسوب نمی‌شود (نوروزی، ۱۳۸۳).

طرفداران این تئوری برخلاف نئوکلاسیک‌ها معتقدند، نمی‌توان با آموزش متزاید زنان، موجب کاهش نابرابری جنسیتی در بازار کار شد. شواهد این گروه از نظریه‌پردازان شرایط عینی زنان در آمریکای لاتین و رده‌بندی مشاغل زنانه برحسب واقعیت‌های موجود، از رتبه‌بندی‌های ناعادلانه است که زمینه‌ساز حضور کمی زنان در بازار کار گشته، اما کمیت اشتغال آنان را متحول نکرده است (زعفرانچی، ۱۳۸۸).

ج) نظریه‌های جامعه‌شناختی

نظریه نوسازی: به نظر طرفداران این دیدگاه رشد تکنولوژی که ناشی از افزایش روند صنعتی شدن است، باعث تغییر ساختار شغلی، فرصت‌های تحصیلی و ترکیب خانواده در اقتصاد پولی می‌شود. اقتصاد جدید ملازم با صنعتی شدن موجب ایجاد صنایع خدماتی و رشد مشاغل طبقه متوسط شده که اشتغال زنان از ویژگی‌های آن است. تحول ساختار اقتصادی هم‌زمان با ارتقاء فرصت‌های تحصیلی، کاهش باروری و کارکردهای تحول‌یافته خانواده از یک واحد تولیدکننده به یک واحد مصرف‌کننده، تقاضاهای بیش‌تر برای کارگران را موجب شده است (مقدم، ۱۳۹۰).

د) نظریه‌های جنسیتی

آنچه نظریه‌های فمینیستی به‌عنوان نکته اصلی مطرح می‌کنند، این است که موقعیت زنان در بازار کار و در خانه و خانواده با یکدیگر مرتبط و جزئی از یک سیستم کلی اجتماعی است که در آن زنان تابع مردان هستند (انکر و هین، ۱۳۷۹). یک موضوع کلیدی در این نظریات، اختصاص کار خانگی به‌خصوص

مراقبت کودک به زن‌ها است. این نظریه‌ها تأکید می‌کنند که گرایش به «مشاغل زنانه» برای این است که انعکاسی از نقش خانگی زنان (نظیر آموزگاری، پرستاری، نظافت، پذیرایی) است و درست همان‌طور که در بیش‌تر جوامع کار خانگی زن‌ها کم‌ارزش‌تر شده است، این مشاغل و مهارت‌ها نیز کم‌ارزش هستند. این دیدگاه به مشارکت مساوی مردان و زنان در درجات کامل زندگی اجتماعی و خصوصی توجه کرده و معتقد است که فعالیت‌ها و فرصت‌ها باید به‌طور آزاد بین نقش‌های ابزاری و بیانی برای هر دو آن‌ها باشد (مصفا، ۱۳۷۵).

همچنین وجود خصوصیتی در زنان همچون بی‌رغبتی به نظارت بر دیگران، نیروی جسمانی کمتر، توانایی کمتر در علوم و ریاضی، تمایل کمتر به سفر و بی‌رغبتی نسبت به کارهای مخاطره‌آمیز و استفاده از نیروی جسمانی به مردانه شدن مشاغل از قبیل مدیر، ناظر، مأمور اجرایی دولت، مأمور حقوقی، کارگر ساختمان و معدن، معمار، فیزیکی‌دان، ریاضیدان، مهندس و افسر پلیس منجر می‌شود. با توجه به اینکه روز به روز از اهمیت و تعداد مشاغل نیازمند نیروی جسمانی کاسته می‌شود و با توجه به افزایش روزافزون قابلیت و توانایی زنان در علوم ریاضی، علاقه برخی از زنان به شرکت در عملیات مخاطره‌آمیز، از اعتبار دلایل توجیه مردانه بودن مشاغل می‌کاهد. ولی با این وجود خصوصیتی نظیر دستورپذیری بیشتر، شکایت کمتر از کار، علاقه بیشتر به کارهای تکراری، نیاز کمتر به درآمد، تمایل به انجام کار در محیط منزل در زنان، منجر به اختصاص کارهای با درآمد کمتر و مهارت پایین‌تر و تأمین اجتماعی و پیشرفت کمتر به آنان می‌شود (نوروزی، ۱۳۸۳).

ه) نظریه‌های مارکسیستی

به اعتقاد مارکسیست‌ها سازمان‌های اقتصادی و عملکرد اقتصادی در نظام سرمایه‌داری شکل‌دهنده انقیاد زنان در خانواده هستند. القای مالکیت خصوصی به خانواده فرصت توسعه روابط مساوات‌گرایی را می‌دهد. مارکس و انگلس اعتقاد دارند که استقلال سیاسی به‌تنهایی نمی‌تواند پایه‌ای برای مساوات کامل جنسی باشد. لذا آن‌ها به مشارکت زنان در نیروی کار توجه می‌کنند. مارکسیسم از جمع‌گرایی به‌عنوان یک راه‌حل برای مشکل تنش‌های زنان در جامعه امتناع کرده و می‌خواهد توسعه سیاسی و اقتصادی به زنان با عوض شدن نظام کلی جامعه همراه باشد و وضعیت زنان را تابع یک تغییر مهم‌تر در جامعه می‌دانند (مصفا، ۱۳۷۵).

۷. رابطه بین مشارکت اقتصادی زنان و تحصیلات آنان بر رشد اقتصادی

در جامعه‌ای که مشارکت زنان در زمینه اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی بیشتر باشد، رفاه اجتماعی نیز بیشتر خواهد بود، زیرا مشارکت زنان در بازار کار، موجب کاهش نرخ باروری، افزایش سطح تولید، افزایش درآمد سرانه و در نتیجه سبب افزایش رفاه اجتماعی کل جامعه می‌شود. برعکس، دسترسی محدود و نابرابر به فرصت‌های کسب درآمد، خود از عمده‌ترین علل فقر است و برای از بین بردن فقر، بیکاری و نابرابری باید هر دو جنس را مد نظر قرار داد. باید شناخت جایگاه و نقش زنان در رشد و توسعه در کانون توجه برنامه‌ریزان رشد و توسعه قرار گیرد. از آنجایی که در بررسی عوامل مؤثر در رشد و توسعه اقتصادی کشورها، توجه به منابع انسانی و تخصص مطرح است لذا اشتغال زنان و رابطه آن با رشد اقتصادی نیز، ضروری است (علی زاده، ۱۳۸۹).

بین رشد و سرمایه انسانی از دو دیدگاه رابطه وجود دارد. لوکاس^۱، انباشت سرمایه انسانی را به‌عنوان منبع رشد با ثبات یاد کرده است. او بین دو منبع آموزش و یادگیری از طریق انجام کار، تمایز قائل است. چون رشد از انباشت سرمایه انسانی در الگوها به وجود می‌آید بنابراین اختلاف در نرخ‌های رشد بین کشورها، اساساً به تفاوت در نرخ‌های انباشت سرمایه انسانی در طی زمان در این کشورها نسبت داده شده است. به نظر نلسون و فیلیپس^۲ (۱۹۹۶)، رشد ناشی از موجودی سرمایه انسانی است. رشد و توانایی یک کشور در نوآوری سبب نزدیک شدن آن به کشورهای مترقی می‌گردد؛ بنابراین تغییر در نرخ‌های رشد بین کشورها ناشی از تغییر در موجودی سرمایه انسانی و به تبع آن تغییر در توانایی آن‌ها در ایجاد رشد فناوری می‌باشد. به‌طوری کلی، الگوهای رشد درون‌زا بیانگر نقش اساسی دانش و سرمایه انسانی در رشد است که از جمله مهمترین عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی در طول زمان می‌باشد (هوشمند و دیگران، ۱۳۸۷).

رابطه آموزش و تمایل به کار کردن زنان به‌طور قاطع بستگی به امکانات و تسهیلات آموزشی و تربیت حرفه‌ای دارد که در اختیار مردان و زنان گذارده می‌شود. دیگر اینکه با فراهم کردن امکانات آموزشی و تربیت حرفه‌ای می‌توان انتظار داشت که مشارکت زنان در زندگی اقتصادی بیشتر شود و رابطه مثبتی بین سطح آموزش و فعالیت اقتصادی زنان برقرار گردد. هراندازه آموزش و تربیت حرفه‌ای برای زنان امکان‌پذیرتر باشد، به همان اندازه موانع و مشکلات برای بدست آوردن مشاغل سطح بالاتر با حقوق و مزایای بهتر رو به کاهش می‌گذارد.

1- Lucas

2- Nelson & Philips

پیشینه تحقیق

در خصوص «بررسی رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و تحصیلات آنان و رشد اقتصادی» مطالعاتی انجام گرفته است که قرار زیر است:

آچنا^۱ و همکاران (۲۰۱۸) در تحقیقی به بررسی نرخ مشارکت اقتصادی زنان و اطلاعات_ارتباطات تکنالوژی پرداخته است. در این تحقیق بیان شده است که چگونه پیشرفت در معلومات و تکنالوژی ارتباطات بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان تأثیر می‌گذارد. در این تحقیق دیتاهای ۴۸ کشور آفریقایی در طی دوره زمانی ۲۰۱۴_۱۹۹۰ مورد استفاده قرار گرفته است و از روش OLS، مدل fixed effect استفاده شده است که نتایج، رابطه مثبت، بین «رشد ارتباطات_تکنالوژی» و «رشد اقتصادی» را تأیید می‌کند.

کوماری^۲ (۲۰۱۸) در تحقیقی به بررسی رابطه، بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی، اختلاف جنسیتی در مشارکت نیروی کار و تعیین فکتورهایی که تعیین‌کننده مشارکت نیروی کار زنان در بازار کار است، پرداخته است. نتایج آزمون، رابطه‌ی U شکل بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی را تأیید می‌کند.

پرادهان^۳ و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهشی به بررسی وجود یا عدم وجود رابطه غیر خطی بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان در نیروی کار و توسعه اقتصادی در کشور هندوستان پرداخته است. در این تحقیق از داده‌های مربوط به ۳۳۶۴ خانوار روستایی و ۱۴۹۲ خانوار شهری در سال ۲۰۰۱ استفاده شده است و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش پنل دتا استفاده شد. نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که رابطه غیرخطی و U شکل بین نرخ مشارکت زنان در نیروی کار و توسعه اقتصادی، در کشور هندوستان وجود دارد.

کاور و لچمان^۴ (۲۰۱۵) در تحقیقی به بررسی رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی در ۱۶۲ کشور منتخب، طی دوره زمانی ۲۰۱۲_۱۹۹۰ پرداختند. در این تحقیق، کشورها به چهار گروه؛ کشورهایی با درآمد پایین، با درآمد متوسط رو به پایین، با درآمد متوسط رو به بالا و کشورهایی با درآمد بالا تقسیم‌بندی شدند. داده‌های استفاده شده در این تحقیق از طریق روش‌های پنل تجزیه و تحلیل شد. نتایج نشان داد که U شکل بودن رابطه بین نرخ مشارکت زنان در نیروی کار و رشد اقتصادی در کشورهایی با درآمد بالا و متوسط صادق است ولی در مورد کشورهایی با درآمد پایین این رابطه تأیید نشد.

- 1- Uchenna
- 2- Kumari
- 3- Pradhan
- 4- Kaur & Lechman

وئرم^۱ (۲۰۱۵) در پژوهشی به بررسی رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و توسعه اقتصادی پرداخته است. در این تحقیق از داده‌های ۱۷۲ کشور منتخب خاورمیانه و شمال آفریقا در طی دوره زمانی ۲۰۱۲ _ ۱۹۹۰ استفاده شده است و از روش پنل در تجزیه و تحلیل داده‌ها استفاده شده است و نتایج، یک رابطه U شکل را بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و توسعه اقتصادی تأیید می‌کند.

تسانی^۲ و همکاران (۲۰۱۳) در تحقیقی به بررسی رابطه بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی کشورهای مدیترانه‌ای طی سال‌های ۲۰۰۸ _ ۱۹۶۰ پرداختند. در این تحقیق از یک روش دو مرحله‌ای، برآورد اقتصادسنجی و مدل تعادل عمومی استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد که یک رابطه غیرخطی و U شکل بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی وجود دارد.

فاطمیا^۳ (۲۰۱۰) در تحقیقی به بررسی تأثیر آموزش بر رشد اقتصادی در طی سال‌های ۲۰۰۶ _ ۱۹۸۰ در کشور پاکستان پرداخته است. نتایج، نشان می‌دهد که آموزش زنان و مردان در کنار دیگر متغیرهای مدل، همچون سهم زنان از مشارکت نیروی کار، تأثیر مثبت و معناداری بر رشد اقتصادی دارد. همچنین نتایج نشان می‌دهد که تأثیر آموزش مردان نسبت به تأثیر آموزش زنان بیشتر بوده است.

فاطمیا و سلطانا^۴ (۲۰۰۹) در پاکستان به بررسی رابطه، بین مشارکت اقتصادی زنان و توسعه اقتصادی پرداخته است. روشی که در این تحقیق استفاده شده است مدل پولینگ است. نتایج نشان می‌دهد که بین مشارکت اقتصادی زنان و توسعه اقتصادی یک رابطه U شکل وجود دارد.

کوتیس^۵ (۱۹۹۰) در تحقیقی به بررسی عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت نیروی کار زنان در یونان پرداخته است. در این تحقیق به عواملی چون درصد بیکاری، درصد شاغلان بخش کشاورزی، درصد شهرنشینی، درصد رشد جمعیت، سطح آموزش و وضعیت تأهل، توجه کرده است که رشد جمعیت تأثیری منفی بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان دارد.

احمد اسد زاده و همکاران (۱۳۹۶) در پژوهشی به بررسی نقش اشتغال و تحصیلات زنان بر رشد اقتصادی ایران پرداختند. برای دستیابی به این هدف، ارتباط بین متغیرهای تأثیرگذار بر رشد اقتصادی ایران طی دوره‌ی ۱۳۹۳ _ ۱۳۸۰ با تأکید بر نقش اشتغال و تحصیلات زنان بررسی شده است که از روش الگوریتم جست‌وجوی گرانشی و الگوریتم بهینه‌سازی کرم شب‌تاب استفاده شده است؛ و نتایج یک رابطه‌ی

- 1- Virum
- 2- Tesani
- 3- Fatima
- 4- Fatima & Sultana
- 5- Cutis

مثبت و معنادار را بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان و رشد اقتصادی تأیید کرده است.

عبداللهی فر (۱۳۹۵) در تحقیقی به بررسی رابطه‌ی نرخ مشارکت نیروی کار زنان و رشد اقتصادی در کشورهای اکو پرداخته که از روش پنل دتا استفاده شده است و بر اساس نتایج، رابطه U شکل بین نرخ مشارکت نیروی کار زنان و رشد اقتصادی مورد تأیید قرار گرفته است. نرخ باروری و نرخ بیکاری تأثیر منفی و معنادار و نرخ جمعیت شهرنشین تأثیر مستقیم و معنادار بر نرخ مشارکت نیروی کار زنان در کشورهای اکو دارد.

دیزجی و بدری (۱۳۹۵) در پژوهشی به بررسی عوامل مؤثر بر اشتغال زنان با تأکید بر استفاده از ICT بر ۲۰ کشور منتخب OECD در طی دوره زمانی ۲۰۱۴ - ۲۰۰۰ با استفاده از داده‌های تابلویی می‌پردازد و نتایج نشان می‌دهد که ICT اثر مثبت و معنی‌داری بر اشتغال زنان دارد.

آرمن و همکاران (۱۳۹۴) در تحقیقی به بررسی تأثیر فناوری اطلاعات و ارتباطات، (ICT) بر نرخ مشارکت زنان در نیروی کار پرداخته است. داده‌های مورد نیاز برای مجموعه‌ای منتخب از کشورهای توسعه‌یافته و درحال توسعه در طی دوره زمانی ۲۰۱۲ - ۲۰۰۵ جمع‌آوری شده است و نتایج، رابطه مثبت و معناداری را بین ICT و نرخ مشارکت اقتصادی زنان یافته است.

رجائیان و باقرپور (۱۳۹۴) در تحقیقی به بررسی عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان، پرداخته است که از روش پویایی‌شناسی بهره گرفته شده است. این مدل دیدگاهی جامع و سیستمی به موضوع اشتغال زنان برای سیاست‌گذاران و پژوهشگران این عرصه را فراهم می‌آورد.

میلا علمی و روستایی شلمانی (۱۳۹۲) در تحقیقی به بررسی عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای درحال توسعه‌ی گروه هشت پرداخته است. از داده‌های پنل برای دوره زمانی ۲۰۱۰ - ۱۹۹۰ استفاده شده است که مهمترین نتایج آن بر نتایج مثبت و معنادار آموزش بر نرخ مشارکت زنان و اثر منفی بیکاری بر این نرخ اشاره دارد. نتایج، رابطه U شکل بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و رشد اقتصادی را تأیید می‌کند.

زندى و همکاران (۱۳۹۱) در مطالعه‌ای به بررسی اثر رشد اقتصادی بر شاخص مشارکت زنان برای کشورهای منتخب آسیا با گروه‌های درآمدی متفاوت در طی دوره زمانی ۲۰۰۵ - ۱۹۹۱ پرداخته‌اند. در این تحقیق از روش حداقل مربعات تعمیم‌یافته استفاده شده است. نتایج تحقیق رابطه U شکل بین رشد اقتصادی و شاخص مشارکت زنان را تأیید می‌کند.

صادقی و عمادزاده (۱۳۸۳) در تحقیقی برای شناخت عوامل مؤثر در اشتغال زنان از الگوی اقتصادسنجی استفاده کرده است متغیرهای سهم زنان در نیروی کار، میزان مولید، درصد دختران ثبت نام کرده در مدارس آموزش متوسطه از کل ثبت نام‌ها، تولید ناخالص داخلی سرانه، سهم زنان شاغل دارای آموزش عالی در نیروی کار زنان و نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی بررسی شده‌اند؛ که نتایج نشان می‌دهد که تولید ناخالص داخلی و حجم سرمایه‌گذاری باعث افزایش سهم زنان در بازار کار می‌شود.

مدل تحقیق

هدف تحقیق حاضر بررسی تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان بر رشد اقتصادی کشورهای جنوب آسیا در سال‌های (۲۰۱۷_۲۰۰۵) می‌باشد، لذا با استفاده از داده‌های پنلی به بررسی موضوع می‌پردازیم.

تحقیق حاضر بر اساس مدل رشد سولو طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی گردیده است و با استفاده از تابع تولید کاب داگلاس که قرار زیر است، مدل خویش را چنین تعریف می‌کنیم:

$$Y(L, K) = AK^{\beta}L^{\alpha} \quad 0 < \alpha < 1 \quad . \quad < 1 \quad (1)$$

در معادله (۱)، Y تولید، L نیروی کار، A ضریب ثابت (تغییر تکنالوژی)، α و β نیز کشش‌های تولیدی نیروی کار و سرمایه می‌باشد، الگوی ما به شکل زیر می‌باشد:

$$GDP = f(INF, EXR, OP, NM, NM * ED) \quad (2)$$

متغیرهای استفاده شده در این مدل، به ترتیب شامل متغیر نرخ رشد تولید ناخالص داخلی (GDP)، متغیر وابسته مدل، نرخ تورم (INF)، درجه باز بودن تجاری (OP) که از مجموع صادرات و واردات بر تولید ناخالص داخلی بدست می‌آید، نرخ ارز اسمی (EXR)، نرخ مشارکت اقتصادی زنان در جمعیت پانزده ساله و بیشتر (NM) و متغیر تعداد دانش‌آموزان دختر دوره متوسطه (ED) که به صورت تقاطعی با متغیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان در مدل آمده است (NM*ED) که نشان‌دهنده اهمیت و تأثیرگذاری سطح تحصیلات زنان بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان است، به‌منزله متغیرهای مستقل مدل در نظر گرفته شده است.

نکته: متغیر تقاطعی برای سنجش نرخ مشارکت زنان تحصیل کرده در مدل استفاده شده است.

با استفاده از رابطه (۱) الگوی مورد استفاده در تحقیق به این صورت می‌باشد:

$$GDP_{it} = A_0(INF_{it})^{\alpha_1}(EXR_{it})^{\alpha_2}(OP_{it})^{\alpha_3}(NM_{it})^{\alpha_4}(NM_{it} * ED_{it})^{\alpha_5} \quad (3)$$

یکی از راه‌های از بین بردن خودهمبستگی در مدل، تبدیل متغیرها به صورت لگاریتمی می‌باشد و همچنان در صورتی که متغیرها را به شکل لگاریتمی تبدیل نماییم، ضرایب متغیرها بیانگر کشش آن متغیر وابسته به متغیر مستقل می‌باشد. لذا معادله (۳) را به شکل لگاریتمی در می‌آوریم:

$$\ln GDP_{it} = \alpha_1(\ln INF_{it}) + \alpha_2(\ln EXR_{it}) + \alpha_3(\ln OP_{it}) + \alpha_4(\ln NM_{it}) + \alpha_5(\ln NM_{it} * ED_{it}) + \varepsilon_{it} \quad (4)$$

در معادله فوق:

GDP : تولید ناخالص داخلی

INF : تورم

OP : درجه باز بودن تجاری

EXR : نرخ ارز اسمی

NM : نرخ مشارکت اقتصادی زنان

$NM * ED$: متغیر تقاطعی اهمیت تحصیلات زنان در فعالیت‌های اقتصادی.

Ln : لگاریتم طبیعی

ε : جز اخلال

در معادله (۴)، i نشان دهنده i امین واحد مقطعی و t نشان دهنده t امین دوره زمانی می‌باشد.

بررسی ایستایی متغیرها

بررسی ایستایی متغیرهای تحقیق یکی از مهمترین موضوعات قبل از تخمین مدل می‌باشد، چون در صورتی که متغیرها مانا نباشند امکان بروز رگرسیون ساختگی وجود دارد بنابراین قبل از هر چیزی در مدل داده‌های ترکیبی لازم است ایستایی متغیرها مورد بررسی قرار گرفته و در صورت لزوم جهت حذف اثرات روند تصادفی از داده‌ها اقدام گردد. با توجه به آزمون مانایی در مدل‌های پنل چنانچه احتمال به‌دست‌آمده کمتر از ۵٪ باشند، متغیر مورد نظر مانا هستند، یعنی چنانچه به متغیرهای مورد نظر شوک

بیرونی وارد شود بعد از گذر زمان مجدداً به حالت اولیه خود برمی‌گردند. جدول زیر نشان‌دهنده نتایج آزمون مانایی متغیرها هستند که بر اساس نتایج آزمون ریشه واحد لوین، لین و چو تهیه و تنظیم شده است.

جدول ۱: نتایج آزمون ایستایی متغیرهای تحقیق

متغیرهای تحقیق	آماره آزمون	معنی‌داری	وضعیت
LNGDP	-4.85002	0.0000	در سطح مانا است
LNNM	-1.01903	0.1541	در سطح مانا نیست
LNNM	-1.83571	0.0332	با تفاضل‌گیری مانا می‌شود
LNNM*ED	-1.24667	0.1063	در سطح مانا نیست
LNNM*ED	-2.08154	0.0187	با تفاضل‌گیری مانا می‌شود
LNOP	-1.22618	0.1101	در سطح مانا نیست
LNOP	-2.56262	0.0052	با تفاضل‌گیری مانا می‌شود
LNINF	-1.68319	0.0462	در سطح مانا است
LNEXR	0.32771	0.6284	در سطح مانا نیست
LNEXR	-2.73367	0.0031	با تفاضل‌گیری مانا می‌شود

منبع: یافته‌های تحقیق

در آزمون‌هایی که جهت بررسی ایستایی متغیرها استفاده شده است. فرضیه عدم بیانگر غیر ایستایی متغیرها می‌باشد. همان‌طوری که در جدول دیده می‌شود: متغیر تولید ناخالص داخلی، درجه باز بودن اقتصادی و متغیر تقاطعی میزان تحصیلات زنان بر نرخ رشد در سطح مانا و متغیر تورم، متغیر تغییرات نرخ ارز و متغیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان با تفاضل‌گیری قابل مانا شدن است.

برآورد مدل هم‌انباشتگی کائو

برای برآورد رابطه بلندمدت بین متغیرهای مورد استفاده در مدل از هم‌انباشتگی کائو استفاده می‌شود. به‌طوری که اگر فرضیه H_0 مبنی بر نبود هم‌انباشتگی بین داده‌ها تأیید شود، می‌توانیم متغیرها را با تفاضل‌گیری وارد مدل نماییم. اما در صورتی که H_0 رد شود، بین متغیرها هم‌انباشتگی وجود دارد و باید متغیرها را در سطح و بدون تفاضل‌گیری وارد مدل نماییم.

جدول ۲: جدول آزمون هم‌انباشتگی کائو

آزمون هم‌انباشتگی	
احتمال	آماره
0.0114	-2.277641

منبع: یافته‌های تحقیق

همان‌گونه که از نتایج جدول قابل مشاهده است از آنجایی که احتمال آزمون کمتر از ۵ فیصد شده است بنابراین فرضیه صفر یا عدم رد می‌شود، بنابراین مدل دارای هم‌انباشتگی است؛ یعنی اینکه متغیرها دارای روابط بلندمدت هستند و نیازی به تفاضل‌گیری داده‌ها وجود ندارد و داده‌ها بدون تفاضل‌گیری و در سطح، جهت تخمین وارد مدل می‌شوند.

نتایج آزمون قابلیت تلفیق شدن (آزمون اف-لیمر^۱)

از آنجاکه در رهیافت تابلویی با تعدادی مقاطع در یک دوره زمانی خاص روبه‌رو هستیم، آنچه به‌عنوان یک سؤال مهم مطرح می‌گردد این است که آیا ضرایب اثرگذاری متغیرهای توضیحی در بین مقاطع یکسان است؟ یعنی داده‌ها تلفیق‌پذیرند یا اینکه مقطع به مقطع تغییر می‌کنند و باید جداگانه برآورد گردند. در برآورد مدل پنل اگر عرض از مبدأ برای کلیه مقاطع یکسان باشد مدل قابل برآورد، پولینگ و اگر عرض از مبدأ برای تمام مقاطع یکسان نباشد مدل قابل برآورد پنل است. از آزمون اف-لیمر برای تعیین مدل مناسب (پولینگ و پنل) برای برآورد الگوی تحقیق استفاده می‌کنیم. بر اساس آزمون اف-لیمر چنانچه سطح معنی‌داری کوچکتر از ۵٪ باشد داده‌های مورد بررسی پنل دیتا هستند، اگر بزرگتر از ۵٪ باشد داده‌های مورد بررسی پول دیتا هستند.

جدول ۳: نتایج آزمون اف-لیمر

نوع آزمون	آماره آزمون	سطح معنی‌داری	نتیجه آزمون
اف-لیمر	13314.147086	0.0000	مدل پنل

منبع: یافته‌های تحقیق

با توجه به اینکه آماره F به‌دست‌آمده برای مدل مورد نظر 13314.147086 و سطح معنی‌داری آن کمتر از ۵٪ است، لذا فرضیه مبنی بر پنل بودن مدل تأیید می‌شود.

آزمون هاسمن^۱

یکی از مهمترین آزمون‌ها در داده‌های پنل آزمون هاسمن می‌باشد که این آزمون به ما کمک می‌کند تا میان مدل اثرات ثابت و اثرات تصادفی یکی را انتخاب کنیم. فرضیه صفر در این مدل بیانگر مناسب بودن مدل اثرات تصادفی می‌باشد.

در مدل اثرات تصادفی فرض اساسی استقلال μ_i ها از X_{it} برقرار است. اما؛ مدل اثرات ثابت این فرض دیگر برقرار نیست، زیرا می‌دانیم μ_i ها با X_{it} ها همبسته‌اند، بر این اساس هاسمن آزمونی را برای انتخاب میان این دو مدل ارائه می‌دهد، فرضیه صفر برقراری استقلال بین μ_i ها از X_{it} است و فرض مقابل همبستگی بین این دو جزء است.

آماره آزمون هاسمن دارای توزیع χ^2 با درجه آزادی K (تعداد متغیرهای توضیحی) است و به صورت زیر تعریف می‌شود:

$$H = \tilde{q} \widetilde{Var}(\tilde{q})^{-1} \tilde{q} \quad (5)$$

که در آن:

$$\tilde{q} = \tilde{B}_{FE} - \tilde{B}_{RE(GLS)} \quad (6)$$

به طوری که \tilde{B}_{FE} معرف تخمین زنده‌های روش اثرات ثابت و $\tilde{B}_{RE(GLS)}$ نشان دهنده تخمین زنده‌های روش اثرات تصادفی است. این آزمون در حقیقت آزمون فرضیه ناهمبسته بودن اثرات انفرادی و متغیرهای توضیحی است که طبق آن تخمین‌های حداقل مربعات تعمیم یافته (GLS) تحت فرضیه H_0 سازگار و تحت فرضیه H_1 ناسازگار است، از طرف دیگر تخمین‌های اثرات ثابت تحت هر دو فرضیه H_0 و H_1 سازگار هستند. در واقع می‌توان گفت تخمین زنده‌های اثرات ثابت تحت هر دو فرضیه سازگار اما تنها تحت فرض H_1 کارا هستند. بنابراین؛ در صورتی که فرضیه H_0 قابل رد کردن نباشد، روش اثرات تصادفی به روش اثرات ثابت ترجیح داده می‌شود و به عنوان روش مناسبتر و کارا تر انتخاب می‌شود، در غیر این صورت روش اثرات ثابت کارا تر است. آماره آزمون هاسمن دارای توزیع χ^2 با درجه آزادی K (تعداد متغیرهای توضیحی) است و فرضیه صفر و مقابل آن به صورت زیر تعریف می‌شود:

$$H_0: \sigma_{\mu}^2 = 0 \text{ اثرات تصادفی}$$

$$H_1: \sigma_{\mu}^2 \neq 0 \text{ اثرات ثابت}$$

اگر مقدار آماره χ^2 به دست آمده از مقدار χ^2 با درجه آزادی K بیشتر باشد فرض H_0 یعنی اثرات ثابت تصادفی رد می شود و فرض اثرات ثابت پذیرفته می شود. نتایج آزمون هاسمن در جدول ۴ در پایین آورده شده است.

جدول ۴: نتایج آزمون هاسمن

نوع آزمون	آماره آزمون	سطح معنی داری	نتیجه آزمون
هاسمن	1.275455	0.9374	روش اثرات تصادفی

منبع: یافته های تحقیق

بر اساس نتایج جدول فوق فرضیه عدم مبتنی بر مناسب بودن مدل اثرات تصادفی رد نمی گردد، بنابراین مدل اثرات تصادفی جهت تخمین مناسب باشد.

تخمین نهایی داده های تحقیق

بر اساس آزمون های انجام شده، برآورد الگو با استفاده از روش اثرات تصادفی انجام شده است؛ که در جدول زیر ارائه شده است:

جدول ۵: برآورد الگو طی دوره زمانی ۲۰۰۲-۲۰۱۷

متغیرهای مستقل	ضریب	آماره تی	سطوح احتمالی
C	8.223771	1.392754	0.1670
LNNM	-2.920470	-6.416493	0.0000
LNNMED	2.153211	6.694435	0.0000
LNINF	0.064092	1.413989	0.1607
LNEXR	1.802102	9.518339	0.0000
LNOP	-0.062308	-0.351799	0.7258
R^2		0.703031	
Adjusted R^2		0.687235	
F-statistic		44.50632	
Prob(F-statistic)		0.000000	
Durbin-Watson		0.000616	

در جدول فوق نتایج اثرات تغییرات متغیرهای نرخ مشارکت اقتصادی زنان، نرخ تورم، تغییرات نرخ ارز، درجه باز بودن تجاری و متغیر تقاطعی نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان با استفاده از روش مدل اثرات تصادفی در کشورهای شامل تحقیق نشان داده شده است.

بر اساس اطلاعات بدست آمده، آماره F نشان‌دهنده‌ی معناداری کل رگرسیون بوده که در سطح معناداری ۹۵ درصد مورد پذیرش بوده است. ضریب متغیر نرخ مشارکت اقتصادی (Innm) منفی و از لحاظ آماری معنادار می‌باشد، بدین ترتیب می‌توان بیان نمود که نرخ مشارکت اقتصادی زنان در کشورهای جنوب آسیا بر رشد اقتصادی دوره مورد بررسی، تأثیر منفی داشته است. ضریب این متغیر -2.920470 نشان می‌دهد که با افزایش یک درصدی نرخ اشتراک اقتصادی زنان به میزان ۲٫۹۲ درصد رشد اقتصادی کاهش یافته است. بدین ترتیب می‌توان بیان نمود نرخ مشارکت اقتصادی زنان نه تنها نتوانسته است که تأثیر مثبت بر رشد اقتصادی داشته باشد، بلکه تأثیر منفی بر رشد اقتصادی داشته است.

همچنان ضریب متغیر تقاطعی تأثیر میزان تحصیلات زنان بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان مثبت و معنادار است. از آنجایی که ضریب متغیر تقاطعی (Innmed) 2.153211 می‌باشد نشان‌دهنده‌ی این است که با افزایش یک درصدی در میزان تحصیلات زنان و تأثیر آن بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان به میزان ۲٫۱۵ درصد رشد اقتصادی افزایش می‌یابد. در ادامه با توجه به ضریب تأثیرگذاری نرخ ارز (1.802102) تأثیر معنی‌دار بر رشد اقتصادی دارد، به عبارت دیگر یک درصد افزایش نرخ ارز می‌تواند به میزان ۱٫۸ درصد باعث افزایش رشد اقتصادی گردد.

در نهایت با توجه به معنی‌دار نبودن ضرایب نرخ تورم (0.064092) و درجه باز بودن تجاری (0.062308) این دو متغیر بر رشد اقتصادی تأثیرگذار نیست.

نتیجه‌گیری

بررسی اشتغال زنان یکی از مسائل عصر جدید است، از آنجایی که در بررسی عوامل مؤثر بر رشد و توسعه اقتصادی کشورها، توجه به منابع انسانی و تخصص مطرح است؛ لذا بررسی اشتغال زنان و رابطه آن با رشد و توسعه نیز ضروری است. در این تحقیق به منظور بررسی تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان از روش مدل اثرات تصادفی استفاده شده است که داده‌ها با استفاده از نرم‌افزار Eviews 10 مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. سؤال اساسی که در این تحقیق باید به آن پاسخ داده شود «چه رابطه‌ای بین نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان بر رشد اقتصادی در کشورهای جنوب آسیا می‌باشد؟» پاسخ فرضی که به این سؤال داده شده است «رابطه مثبت و معنادار مشارکت اقتصادی زنان بر رشد اقتصادی» می‌باشد. لذا برای پذیرش و یا رد این فرضیه تأثیر متغیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان و میزان تحصیلات آنان در کنار سه متغیر دیگر با استفاده از نرم‌افزار Eviews آزمون گردید که در نهایت تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان بر رشد اقتصادی در کشورهای جنوب آسیا در طی سال‌های

۲۰۰۲-۲۰۱۷ منفی می‌باشد که این نتیجه با نتایج تحقیقاتی چون فاطیما^۱ (۲۰۰۹) در پاکستان و کلاسن^۲ (۲۰۰۹) در یونان همسو است، اما با این تفاوت که آن‌ها تأثیر مشارکت اقتصادی زنان را بر توسعه اقتصادی بررسی نموده‌اند عوامل مؤثر بر این امر، میزان مشارکت زنان، سطح تحصیلات و میزان دستمزدها بیان شده است. در واقع در تحقیقاتی که کلاسن در یونان و فاطیما در پاکستان انجام داده‌اند، رابطه U شکل را بین مشارکت اقتصادی زنان و توسعه اقتصادی بیان نموده است که بعد از گذشت یک دوره با توجه به افزایش تحصیلات، فراگیری مهارت‌های کاری و افزایش رشد و توسعه در کشور مشارکت زنان در اقتصاد منجر به رشد و توسعه اقتصادی خواهد شد.

از آنجایی که کشورهای مورد مطالعه در این تحقیق کشورهای جنوب آسیا هستند و این کشورها از جمله کشورهای کمتر توسعه یافته، هستند؛ میزان مشارکت نیروی کار زنان در این کشورها پایین است، تفاوت‌های جنسیتی در دستمزدها بسیار مشهود بوده و سطح دستمزدهای زنان در این کشورها در سطح پایینی قرار دارد و همچنین، سطح تحصیلات زنان نیز در این کشورها در سطح بسیار پایینی قرار دارد. عوامل ذکر شده، از مشکلات اساسی زنان در بازار کار بوده و باعث کاهش کارایی و بهره‌وری آنان در بازار کار می‌شود و به همین دلیل، منفی بودن تأثیر نرخ مشارکت اقتصادی زنان بر رشد اقتصادی را در این کشورها توضیح می‌دهد. پایین بودن میزان دستمزدها و سطح تحصیلات زنان در این کشورها، می‌تواند از عواملی باشد که سبب گردد که نرخ مشارکت اقتصادی زنان نه تنها نتواند تأثیر مثبتی بر رشد بگذارد بلکه باعث کاهش رشد اقتصادی گردد. پایین بودن سطح تحصیلات زنان باعث کاهش بهره‌وری نیروی کار زنان می‌گردد یعنی این کشورها در مراحل اولیه رابطه U شکل قرار دارند و این به نوبه خود موجب کاهش درآمد و مشارکت زنان خواهد شد و این مجموع عوامل در مجموع باعث کاهش نرخ رشد اقتصادی در کشورها خواهد گردید. ولی افزایش میزان تحصیلات زنان و فراگیری مهارت‌های کاری می‌تواند بر سطح دستمزدهای زنان و میزان مشارکت اقتصادی آنان تأثیرگذار باشد و در چنین حالتی نرخ مشارکت اقتصادی زنان باعث رشد اقتصادی خواهد شد.

همچنان تأثیر میزان تحصیلات زنان بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان و تأثیر این متغیر تقاطعی بر رشد اقتصادی مثبت ارزیابی شده است که دلیل وجود متغیر تقاطعی در مدل بررسی تأثیر متغیر زنان شاغل تحصیل کرده می‌باشد. با توجه به نتایج به دست آمده از تحقیق حاضر و نتایج سایر تحقیقات می‌توان گفت که در صورت حمایت از زنان در قسمت فعالیت‌های اقتصادی، برگزاری دوره‌های آموزشی مهارت محور و همچنان افزایش فرصت‌های تحصیلی برای زنان مشارکت اقتصادی زنان به مرور زمان می‌تواند منجر به رشد اقتصادی شود هر چند امکان دارد در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته این دوره مدت طولانی را در بر بگیرد.

1- Fatima

2- klasen

منابع

- اسدزاده، ا. میرانی، ن. قاضی خانی، ف. اسمعیل درجانی، ن. هنردوست، ع. (۱۳۹۶). بررسی نقش اشتغال و تحصیلات زنان بر رشد اقتصادی ایران. زن در توسعه و سیاست.
- ایروانی، م. (۱۳۸۳). زنان، نظام آموزشی عالی و اشتغال در ایران. بنی هاشم، ف. محمدی، م. (۱۳۹۰). تحلیل نرخ مشارکت اقتصادی در ایران. مجله بررسی‌های آمار رسمی ایران.
- جعفری صمیمی، ا. قادری، س. قادری، ص. کتابی، ط. (۱۳۹۲). بررسی اثر باز بودن تجاری و جهانی شدن اقتصادی بر اشتغال: رویکرد آزمون کرانه‌ها. فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی.
- دیزجی، د. کتابفروش بدری، آ. (۱۳۹۵). بررسی عوامل مؤثر بر اشتغال زنان با تأکید بر استفاده از ICT زن و مطالعات خانواده.
- رزمی، م. حاجبی، ا. (۱۳۹۵). تأثیر آموزش عالی زنان بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب عضو اوپک و شمال آفریقا. فصلنامه تحقیقات مدلسازی اقتصادی.
- زندی، ف. دامن کشیده، م. مراد حاصل، ن. (۱۳۹۱). نقش رشد اقتصادی بر مشارکت زنان در کشورهای منتخب آسیا. فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ.
- صادقی، م. عمادزاده، م. (۱۳۸۳). تحلیلی بر عوامل اقتصادی مؤثر در اشتغال زنان ایران. فصلنامه زن در توسعه و سیاست، دانشگاه تهران.
- علمی، ز. (۱۳۸۳). سیاست‌های اقتصاد کلان و بازار کار زنان. فصلنامه زن در توسعه و سیاست، دانشگاه تهران.
- علمی، ز. روستایی شلمانی، خ. (۱۳۹۳). اثر توسعه بر مشارکت اقتصادی زنان کشورهای منا با استفاده از روش پنل پروبیت کسری. فصلنامه پژوهش‌های رشد و توسعه اقتصادی.
- علی زاده، م. (۱۳۸۹). نقش اشتغال زنان در توسعه. فصلنامه پژوهشی زن و فرهنگ.
- علیقلی، م. (۱۳۹۵). رابطه نیروی کار زنان و توسعه اقتصادی کشورهای اسلامی. مطالعات اجتماعی و روانشناختی زنان.
- گجراتی، د. (۱۳۹۳). مبانی اقتصادسنجی. انتشارات دانشگاه تهران.
- مقصود، ف. (۱۳۸۳). زنان، آموزش عالی و بازار کار. فصلنامه زن در توسعه و سیاست.
- منجذب، م. نصرتی، ر. (۱۳۹۷). مدل‌های اقتصادسنجی پیشرفته. موسسه کتاب مهربان نشر.
- مدنی، پ. (۱۳۸۵). نگاهی به اشتغال زنان، موانع و دیدگاه‌ها، فصلنامه پیام زن.

رجاییان، م. باقرپور، پ. (۱۳۹۴). بررسی عوامل مؤثر بر نرخ مشارکت اقتصادی زنان با رویکرد پویایی شناسی سیستم. مطالعه اجتماعی_ روانشناختی زنان.

نیازی، ع. میرکتولی، ر. (۱۳۹۲). رتبه بندی عوامل مؤثر در اشتغال زایی زنان کار آفرین با استفاده از تکنیک تاپسیس. پژوهش نامه زنان.

کریمی، م. طاهره، ع. (۱۳۹۵). بررسی نقش توسعه انسانی در توسعه پایدار از بعد توانمندسازی مهارتی. سومین همایش بین المللی.

منکیو، گ. (۱۳۹۱). اقتصاد کلان. تهران: نشر نی.

نوروزی، ل. (۱۳۸۳). تفاوت‌های جنسیتی در ساختار شغلی. پژوهش زنان

- Abraham, Francis (1983). *Perspectives on modernization: toward a general theory of third development*: university press of America, Washington.D.C.
- Blau, Francine D, Ferber, Marianne A and Winkler, Anne A (1998). *The Economics of Women, Men, and Work*, 7th edition.
- Bergman, Barbara R. (1971). "The effect on white incomes of discrimination in employment", *Journal of Political Economy*, Vol. 79, No. 2, PP 23-35
- Becker, Gray (1985). "Human capital, effort and the sexual division of Labor", *Journal of Labor Economics*. Vol. 3, No. 1, PP 33-58
- Agiomirgianakis, G, Asteriou, D. & Monastiriotis, V. (2002). Human capital and economic growth revisited: a dynamic panel data study, *International Advances in Economic Research*, 8(3): 177-87.
- Al-Emran, R. & Al-Emran S. A. (2012). Measuring the Effect of Human Capital Development on Economic Growth of Some OPEC Countries. *Quarterly Journal of parkha and Marakez Roshd*, 8, (32).
- Ankudinov A. Biktemirova, M. & Khairullina, E. (2014). Investment in Higher Professional Education in Russia: Value-Based Approach. *Procedia-Social and Behavioral Sciences*, 152.1154-1159.
- Akğuç, M. (2011). *The effects of different stages of education on income across countries*. Working paper, Toulouse School of Economics (TSE).
- Appiah, E. & McMahan, W. (2002). the social outcomes of education and feedbacks on growth in Africa, *Journal of Development Studies*, 38(4): 27-68.
- Artadi, V. & Sala-i-Martin, X. (2003). *The Economic Tragedy of the XXth Century: Growth in Africa*. NBER Working Paper, 9865.
- Ashrafzadeh, S.M. Reza & Mehregan, N. (2010). *Panel Data Econometrics. Tahghighat Taavon Institute*, Tehran University.
- Baltagi, H. (2001). *Econometric Analysis of Panel Data*. 2d ed. New York: John Wiley & Sons.

- Barzani M. & Hatami, R. (2010). The Impact of Gender Equality on Economic Growth in Developing Countries. *Quarterly Journal of Quantitative Economics*.7,1, (56).
- Anker, R. (1998) *Gender and jobs: Sex Segregations of Occupation in the World*, Geneva: ILO
- Fatima ., & Sultana, H. (2009). Tracing out the U-shape relationship between female labor force participation rate and economic development for pakistan. *applied economics research center, Pakistan*.
- Kottis, A. (2009). Shifts over time and regional variation in womens labor force participation rates in a developing economy: the case of Greese. *Journal of development economics*.